روزنامه شرق

فرهنگ ایرانی

شگفت‌انگیزترین جراحی‌های ۲۰۱۴ — صفحه ۱۰

برترین دستاوردهای علمی سال ۲۰۱۴ از دید نشریه «ساینس» — صفحه ۱۱

کتابی که ما را به تفتیش کشاند — صفحه ۱۲

عکس: امیر جدیدی، شرق

گفت‌وگوی «شرق» با محمدامین قانعی‌راد

گرایش به تغییر رفتار اجتماعی و فرهنگی در ۵ سال اخیر

نگار حسینی

بعد از فوت مرتضی پاشایی و حضور گسترده مردم در مراسم تشییع او، برخی گفتند این پدیده، پدیده‌ای غیرسیاسی است، اما برخی هم گفتند که سیاسی است. از همان ابتدا اختلاف‌نظر وجود داشت؛ برخی گفتند این اتفاق دلالت‌های سیاسی دارد و برخی گفتند که نشانه سیاست‌زدایی است. طرفداران این نظریه که این حرکت، حرکتی غیرسیاسی است، گفتند جوان‌ها طرف موسیقی پاپ و مسایل شخصی خودشان رفته‌اند و به مسایل سیاسی توجه ندارند و خواننده‌ای که از سطح محبوبیتی برخوردار بوده، فوت کرده است و طرفدارانش در مراسم خاکسپاری او بیرون آمده‌اند. توضیح عده‌ای که این کار را غیرسیاسی می‌دانند، این است که ذات این کنش کاملا غیرسیاسی و نشان‌دهنده غیرسیاسی‌شدن جامعه است، اما در مقابل، برخی دیگر معتقدند این یک نوع رویکرد است که جوانان نسبت به مسایل خودشان دارند. توضیح این عده آن است که جوان‌ها به یک نحوی خودابرازی می‌کنند و علایق خود را در جامعه به منصه بروز و ظهور درمی‌آورند و در واقع این امر، حرکتی سیاسی است. با «محمدامین قانعی‌راد»، رییس انجمن جامعه‌شناسان ایران، درباره این گفت‌وگو کرده‌ایم که رویه‌های تازه کنش جوانان در عرصه اجتماع که بیش از همه در شبکه‌های اجتماعی قابل مشاهده است، از کجا آغاز شده و دلایل ایجاد این فضای عمومی تازه‌ای که در شبکه‌های اجتماعی و پس از آن در مراسم خواننده‌ای مانند پاشایی نمود یافته است، چیست؟ آیا جامعه سیاسی شده است یا در آن سیاست‌زدایی را می‌توان دید. قانعی‌راد فضای ایجادشده را از پیامدهای آنچه در پنج‌سال گذشته در جامعه ایران رخ داده، می‌داند.

به نظر می‌رسد اخیرا شکلی از بروز و ظهور به‌خصوص جوانان در شبکه‌های اجتماعی و اندکی بعد در فضاهای عمومی مانند مراسم مرتضی پاشایی قابل مشاهده است. این جوانانی که مدام سبک زندگی خود را در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک می‌گذارند و در مورد خودشان صحبت می‌کنند و در مراسم پاشایی ناگهان به شکل جمعیتی آنچنانی بروز می‌دهند، آیا از سیاست فاصله گرفته‌اند؟ حرکت‌های آنها را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

به نظر می‌آید که در میان طبقه متوسط ما و نسل جوان ما، قبل از انتخابات سال۸۸ یک حوزه عمومی پیشاانتخاباتی شکل گرفته بود که منجر به مسایل انتخابات شد. در این دوره یک حوزه گفت‌وگویی بین جوان‌ها و در میان طبقه متوسط ایجاد شد که ریشه‌اش هم به دوره هشت‌ساله اصلاحات بازمی‌گردد که از طریق گسترش مطبوعات و سازمان‌های غیردولتی و گسترش جامعه مدنی شکل گرفته بود. این حوزه عمومی که حوزه گفت‌وگویی است، در جامعه شکل پیدا کرد و بعد با انرژی قابل توجهی، وارد مسایل انتخابات آن سال شد. در آن دوران، احساسی که به جوان‌ها و طبقه متوسط دست داده بود، این بود که باید از ظرفیت خودشان به‌عنوان شهروندان آگاه استفاده و تغییراتی را در عرصه سیاستگذاری کشور و قدرت اجرایی ایجاد کنند. اینها با یک انرژی وارد قضیه شدند و بعد اتفاقات دیگری افتاد. به قول فلاسفه زندگی، انرژی‌های شکست‌خورده زندگی عقب می‌نشینند و بعد به صورت فرم‌های جدید فرهنگی متبلور می‌شوند و مجددا در این فرم‌های تازه، حیات خود را بازمی‌یابند و پیش می‌روند. در مقابل شرایط خاص پساانتخاباتی، نسل جوان ما و طبقه متوسط ما از یک طرف به حوزه خصوصی رانده شد یا عقب نشست و از طرف دیگر هم به سوی نوعی حوزه عمومی غیرسیاسی یا شبه‌سیاسی رفت. به معنای دیگر، برخی از غیرسیاسی‌شدن جامعه سخن می‌گویند که بیراه نیست چون بسیاری از مردم شهرنشین به درون حوزه خصوصی خود عقب نشستند که عمدتا خانواده و گروه‌های دوستی و در برخی مواقع تنهایی‌های فردی بود.

و در واقع به اعتقاد شما بعد از این دوره حوزه عمومی که تا حدی پروبال گرفته بود، دوباره دگرگون شد یا اساسا یک حوزه عمومی آلترناتیو ایجاد شد؟

آن حوزه عمومی که حوزه عمومی سیاسی بود، به حوزه عمومی شبه‌سیاسی یا غیرسیاسی تغییر یافت. حوزه خصوصی تعریف مشخصی دارد و عبارت است از حوزه‌ای که شما در آن به علایق شخصی خود یا داخل خانواده پناه ببری ولی حوزه عمومی غیرسیاسی یا شبه‌سیاسی، نوعی حوزه عمومی است که افراد در آن رویکرد انتقادی و تعاملی با هم برقرار می‌کنند ولی هدف، دیگر کسب قدرت یا تاثیرگذاری در عرصه سیاست نیست، چون آن حرکت‌های پیش‌گفته، معطوف به تاثیرگذاری در عرصه سیاست بود، ولی بعدا یک عرصه عمومی شکل گرفت که حتی هنگامی که شبه‌سیاسی هست و وارد مباحث انتقادی و ارزیابی می‌شود، هدفش تغییر عرصه سیاست و دگرگون‌کردن عرصه سیاست نیست، بلکه هدف آن تعامل و گفت‌وگو با دیگری است.

و افرادی که در این عرصه گفت‌وگو می‌کنند، اگر نمی‌خواهند تاثیری بر روندهای سیاسی داشته باشند، چه نتیجه‌ای می‌خواهد از این تعامل و گفت‌وگو بگیرند؟

در این عرصه، نفس خود گفت‌وگو ارزشمند می‌شود. اینجاست که جامعه اندکی غیرسیاسی می‌شود، یعنی در آن، فاصله‌گیری از عرصه قدرت ایجاد می‌شود و از طرف دیگر هم، افراد نمی‌توانند تعامل و انتقاد نکنند؛ بنابراین فضای دیگری را جایگزین عرصه عمومی سیاسی می‌کنند که در آن نقد هم می‌کنند و حرف هم می‌زنند، ولی آنقدر نسبت به سیاست در کوتاه‌مدت سرخورده‌اند و به‌قدری از اضطراب شکست رنج می‌برند که هدف آنها از این بروز خود، بازچینی سیاسی نیست. این است که نام آن را غیرسیاسی می‌گذاریم.

آیا نمونه چنین رخدادی را در دیگر نقاط دنیا داشته‌ایم؟

نمونه‌اش انقلاب۱۹۶۸ بود که جنبش‌های دانشجویی در آن مقطع ناکام ماندند. این جنبش‌های دانشجویی بر پایه آرمانگرایی تند دانشجویان ایجاد شده بود که قصد داشتند دنیا را عوض کنند. این جنبش شکست خورد اما در واقع بعدها، روی فرهنگ جامعه اثر گذاشته و بسیاری چیزها را دگرگون کرد.

> **آن حوزه عمومی که حوزه عمومی سیاسی بود، به حوزه عمومی شبه‌سیاسی یا غیرسیاسی تغییر یافت. حوزه خصوصی تعریف مشخصی دارد و عبارت است از حوزه‌ای که شما در آن به علایق شخصی خود یا داخل خانواده پناه ببری ولی حوزه عمومی غیرسیاسی یا شبه‌سیاسی، نوعی حوزه عمومی است که افراد در آن رویکرد انتقادی و تعاملی با هم برقرار می‌کنند ولی هدف، دیگر کسب قدرت یا تاثیرگذاری در عرصه سیاست نیست**

نتایجی که به آن اشاره می‌کنید، چه بودند؟

تاثیرهای این رخدا فقط به جامعه فرانسه محدود نبود چون به آمریکا هم کشیده شد و به کشورهای دیگر اروپایی هم رفت. در واقع، یک‌سری تحولاتی در عرصه زندگی خصوصی افراد ایجاد شد؛ یعنی تغییراتی که افراد می‌خواستند در عرصه سیاسی بدهند و نتوانستند، در نهایت این تغییر را به خود و مناسبات خود در زندگی روزمره معطوف کردند. جاهای دیگری را تغییر دادند و البته از دل این هم یک‌سری معرفتی و بعد نظریات متعددی در عرصه فهم جامعه، دگرگون‌سازی جامعه و در عرصه علوم اجتماعی و اندیشه‌های فلسفی ایجاد شد که این دگرگونی‌ها در موج بعدی، توانست چیزهایی را در عرصه سیاست تغییر دهد.

این تغییرات چقدر بعد و چگونه رخ داد؟

شاید مثلا بیش از یک‌دهه طول کشید. در واقع، سیکلی طی شد؛ افراد وقتی در عرصه عمومی سیاسی به نتیجه دلخواه نرسند، به دانشگاه‌ها و سطح زندگی روزمره می‌روند و این در سطح اجتماعی و فرهنگی کار کرد. در آن جامعه یک پاد فرهنگ شکل گرفت و بعدها امور فرهنگ غربی را به چالش کشید.

نمونه آن در ایران را می‌توان در انتخاب موسیقی مرتضی پاشایی دید که روبه‌روی موسیقی سنتی می‌ایستد؟

نه موسیقی سنتی به دولت تعلق ندارد.

به هرحال به سنت تعلق دارد.

نه، موسیقی شجریان ریشه در خود جامعه دارد، نه در جای دیگر. رسانه رسمی دولت نوعی موسیقی حماسی دارای جنبه‌های اخلاقی موردنظرش را ترویج می‌داد که در آن، آلات و اسباب موسیقی هم نمایش داده نمی‌شد. بنابراین چیزی که اینجا رخ داد، انتخاب یک نوع موسیقی دیگر است که با موسیقی رسمی کشور متفاوت است.

می‌خواهم بپرسم که اساسا این واکنش جوان‌ها، به ساختار سیاسی است یا ساختارهای سنتی؟ چون بعد از آن، مشاهده می‌کنیم به‌نوعی قواعد سنتی جامعه توسط همین جوان‌ها تغییر می‌کند.

هردو اتفاق افتاد؛ یکی این بود که آمدند بعد از آن اتفاقات، حوزه خصوصی را برای خودشان ایجاد کنند که این حوزه خصوصی حوزه گفت‌وگویی بود. اینها به سنت گفت‌وگو تعلق داشتند. نمود تاثیرات این روندها در این دوره را در گسترش کافی‌شاپ‌ها می‌بینیم یا حتی قهوه‌خانه‌ها که بعضا سنتی هم بودند و پای زن‌ها و دختران به آن قهوه‌خانه‌ها باز شد و حتی این فضاها تا حد زیادی زنانه شده بودند. این کافی‌شاپ‌ها امکان تعامل را فراهم می‌کرد، موضوع تعامل هم موضوع سیاسی نبود.

اصلا موضوع روشنی موضوع بحث بود؟

در این حوزه‌ها، افراد در مورد سیاست صحبت نمی‌کردند، بلکه از علایق شخصی خود حرف می‌زدند. آن تجربه، به نحوی آدم‌ها را به تامل در خویش و فرآیند خوداندیشی کشاند. اینها را به درون خودشان برد. منظور ما از حوزه خصوصی حوزه‌ای است که در آن یکی من و دیگری در حد خرد خود است؛ مثلا در درون خانواده یا در گروه دوستان یا همکاران. در واقع نوع تعاملات در آن به این محدود می‌شود و دیگر در مورد علایق بزرگ سیاسی صحبت نمی‌شود. این اتفاقی بود که در کافی‌شاپ و گروه‌های دوستی‌ای که بعد از آن شکل گرفت، خود را نشان داد و بازگشت دیگری هم به درون خانواده شد که معطوف به دگرگون‌کردن مناسبات خانواده بود. بعد از آن سال‌ها، شاهد تحول شتابناک نهاد خانواده و نقش‌های آن و مناسبات خانوادگی هستیم. ما شاخص‌هایش را می‌بینیم که یک طوری می‌خواهد خانواده را افقی کند و مناسبات پدرسالاری در خانواده را به چالش می‌کشد. زن‌ها حقوق بیشتری را درون خانواده جست‌وجو می‌کنند و در تصمیم‌گیری‌ها فرزندان و اعضای خانواده، می‌خواهند نقش بیشتری داشته باشند و اصطلاحا به نوعی الگوی روابط انسانی و روابط برابر می‌خواهند نزدیک شوند. و اینجا ما می‌بینیم که خانواده مقداری دموکراتیزه می‌شود و البته با مشکلاتی هم مواجه می‌شود. برای مثال، طلاق و افزایش نرخ طلاق در این دوره اتفاق می‌افتد. در واقع شما می‌خواستی در سطح بالاتر اثرگذاری کنی، نتوانسته‌ای و می‌آیی در سطح پایین‌تر و در سطح فرهنگی و اجتماعی نهادهای اطراف را دموکراتیزه می‌کنی، بنابراین سراغ دموکراتیزه‌کردن خانواده می‌روی. در کوتاه‌مدت، این روند، خانواده را دچار تغییر می‌کند اما در بلندمدت ممکن است به شکل‌گیری خانواده مدنی و دموکراتیک بینجامد. در اینجا، زنان و کودکان هستند که حقوق خود را داخل خانواده جست‌وجو و پدران هم گاهی همراهی و گاهی مقاومت می‌کنند، اما برخورد پدرها لزوما مقاومت نیست چون خودشان هم جزو آن افراد بوده‌اند. بنابراین آنها هم با این فرآیند دموکراتیزه‌کردن خانواده همراه می‌شوند. در واقع، مردان هم به این نتیجه می‌رسند که لازم نیست خیلی با قیدوبندها زندگی کنیم.

پس در واقع، بروز و ظهور اشکال تازه خانواده در ایران هم از پیامدهای آن چیزی است که در چند سال پیش رخ داد؟

کل تحولاتی را که در حوزه خانواده داریم که قیدوبندزدایی از خانواده می‌کند، می‌توانیم به تحولات فرهنگی که در این‌دوره اتفاق افتاد، مربوط بدانیم. اتفاقاتی را که در زمینه خانواده افتاد، می‌توان به شکل گسترده بررسی کرد؛ با شاخص‌های مختلف از شکست پدرسالاری تا افزایش طلاق و افزایش حق تصمیم‌گیری فرزندان و زنان تا دموکراتیک‌شدن روابط.

بعد از تغییراتی که در عرصه خانواده رخ داد، چه عرصه‌هایی در جامعه ایران تغییر کردند؟

یکی از عرصه‌های مهم تغییر، تغییر در زمینه اندیشه بوده است. الان ما با گسترش معنویت‌های جدید مواجه هستیم.

به نظر می‌رسد عرصه دیگری که به‌شدت قابل‌توجه است، توجه و بروز و ظهور در شبکه‌های اجتماعی است، اینطور نیست؟

دقیقا. ما با ناکارایی در ارتباط رسانه‌ها مواجه بودیم چون فاصله‌ای بین مردم و رسانه رسمی ایجاد شد و این موجب شد برخی دنبال پایه‌گذاری رسانه بروند؛ و مردم به طرف برساخت رسانه‌های جدیدی حرکت کردند و اینجا، یک حوزه رسانه‌ای مستقل از دولت را ایجاد کردند. این به‌ویژه در شکل فضای مجازی بود و اینجاست که ما گسترش فضای مجازی را به معنای واقعی خود می‌بینیم؛ یعنی توجه زیاد به شبکه‌های اجتماعی و بعدتر هم وایبریزاسیون؛ یعنی توجه زیاد به وایبر که امکان تعامل را بین آدم‌ها فراهم می‌کرد و این رسانه‌ای مستقل از دولت بود. اما مردم چرا به طرف این رسانه مستقل از دولت رفتند؟ یکی به دلیل اینکه رسانه رسمی تکصدایی شده بود و جاذبه‌ای نداشت و از طرفی حتی ماهواره‌هایی که از آن‌سوی آب پخش می‌شد هم برای نسل جوان چیزی نداشت. برای جوان‌ها نه رسانه ملی چیزی داشت و نه رسانه‌های ماهواره‌ای و خواننده‌های بیرونی. دلیل دیگر هم این بود آنهایی که از بیرون پیام ارسال می‌کردند، حرف‌هایشان به دل جوان‌ها نمی‌نشست؛ گویی با فضای این جوان‌ها بیگانه بودند. بعد مثلا بحث‌های پاشایی و پاپ ایرانی را وقتی تحلیل می‌کنی، می‌بینی شعرشان با زندگی جوان‌ها پیوند دارد. ناکامی‌های این جوان‌ها، اضطراب، روابط نابسامان و ناامیدی‌هایی که برخی از این جوانان دارند، در عین امید به آینده و این است که جوان‌ها به آنها متمایل می‌شوند.

ادامه در صفحه ۱۲

عدد و رقم

صعود نرخ طلاق در سال‌های ۸۵ تا ۹۲

جامعه‌شناسان معتقدند، تحولاتی که در پنج‌ساله اخیر در ایران رخ داده پیامدهایی داشته که یکی از مهم‌ترین آنها بالارفتن نرخ طلاق است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که این پیامدها و به خصوص افزایش طلاق در شهرهای بزرگ بیشتر قابل مشاهده است. مروری بر آمار طلاق از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ به لحاظ اعداد و ارقام نیز این نظریه را تایید می‌کند:

سال ۱۳۸۶؛ ۱۰۰ هزار مورد (۶ درصد افزایش سالانه)

تعداد طلاق‌های ثبت‌شده سال ۸۶ در ایران حدود صدهزار مورد یا به بیان دقیق‌تر ۹۹هزارو۸۵۲مورد گزارش شده است. در این میان استان تهران با ۲۶هزارو۸۴۹مورد در صدر جدول و استان‌های خراسان‌رضوی، فارس و اصفهان در رده‌های بعدی ایستاده‌اند.

سال ۱۳۸۷؛ ۱۱۰ هزار مورد (۱۰ درصد افزایش سالانه)

موارد ثبت‌شده طلاق در سال ۸۷ در ایران ۱۱۰هزارو۵۱۰ مورد گزارش شده‌اند. در این میان باز هم استان تهران با ۲۹هزارو۴۲۹مورد طلاق در صدر است و استان‌های خراسان‌رضوی، فارس و اصفهان در رده‌های بعدی ایستاده‌اند.

سال ۱۳۸۸؛ ۱۲۵ هزار مورد (۱۳ درصد افزایش سالانه)

در سال ۸۸، ۱۲۵ هزار و ۷۴۷ مورد طلاق در ایران ثبت شده است که به سیاق سال‌های گذشته بیشترین مورد در استان‌های خراسان‌رضوی، فارس، اصفهان و مازندران گزارش شده‌اند.

سال ۱۳۸۹؛ ۱۳۷ هزار مورد (۱۷ درصد افزایش سالانه)

در سال ۸۹، تعداد طلاق‌های ثبت‌شده در ایران ۱۳۷هزارو۲۰۰مورد گزارش شده است. در این سال نیز استان‌های تهران، خراسان رضوی، فارس، اصفهان و مازندران رکورددار بیشترین مورد ثبت طلاق هستند. در فاصله سال‌های ۸۸ تا ۸۹، موارد طلاق ۱۱هزارو۴۵۳مورد افزایش داشته است.

سال ۱۳۹۰؛ ۱۴۲ هزار مورد (۳ درصد افزایش سالانه)

تعداد طلاق‌های ثبت‌شده در سال ۹۰ در ایران، ۱۴۲هزارو۸۴۱ مورد گزارش شده است. استان‌های تهران، خراسان رضوی، فارس، اصفهان، خوزستان و مازندران بیشترین موارد طلاق ثبت‌شده را به خود اختصاص داده‌اند.

سال ۱۳۹۱؛ ۱۵۰ هزار مورد (۵ درصد افزایش)

موارد طلاق ثبت‌شده در سال ۹۱ در ایران، به ۱۵۰هزارو۳۲۴ مورد رسیده است. استان‌های تهران، خراسان‌رضوی، اصفهان، فارس و مازندران به ترتیب بیشترین موارد ثبت‌شده طلاق را به خود اختصاص داده‌اند.

سال ۱۳۹۲؛ ۱۵۵ هزار مورد (۳ درصد افزایش سالانه)

در سال ۹۲، تعداد طلاق‌های ثبت‌شده، ۱۵۵هزارو۳۶۹مورد گزارش شده است. تهران باز هم رکورددار تعداد طلاق‌های ثبت‌شده است و بعد از این استان، به ترتیب استان‌های خراسان‌رضوی، فارس، اصفهان و آذربایجان‌شرقی ایستاده‌اند.

از سوی دیگر

پدیده پاشایی، پدیده اباذری و دیگر پدیده‌ها

سعید ارکان‌زاده‌یزدی

فیلم «صفحه اول» (The Front Page) محصول سال ۱۹۷۴ به کارگردانی بیلی وایلدر، درباره زندگی یک روزنامه‌نگار است که می‌خواهد از این شغل کنار بکشد اما درست در شبی که قصد دارد با نامزدش به شهر دیگری مهاجرت کند، سردبیرش به هر حیله و ترفندی که شده، او را برای پوشش یک اعدام به حوزه خبری‌اش می‌کشاند. بیلی وایلدر به‌خوبی یک تیپ روزنامه‌نگار فیلم‌های آمریکایی را به تصویر می‌کشد؛ روزنامه‌نگاری که هر حادثه‌ای که رخ دهد، در صحنه حاضر و در حال یادداشت، ضبط صدا یا تصویربرداری است. در این تیپ روزنامه‌نگار مکانیکی، برای روزنامه‌نگار جذابیت‌های آنی رویدادها مهم است و هرچه اتفاق دارای ارزش‌های خبری کلاسیک بیشتری مثل برخورد یا شهرت باشد، حادثه ژورنالیستی‌تر و جذاب‌تر است.

در مورد ایران و به‌خصوص در مورد اتفاقاتی که توده مردم با آن درگیر می‌شوند، رسانه‌های رسمی به دلایل روشن و تاریخی، محدودیت زیادی در پوشش آن داشته‌اند و معمولا نیز اگر به موضوع پرداخته‌اند، واکنشی بوده است در قبال رسانه‌های غیررسمی و در سال‌های اخیر نیز واکنشی در برابر شبکه‌های اجتماعی؛ مگر اینکه رسانه‌های رسمی خود بخواهند موجی را به راه بیندازند و جریان رسانه‌ای یک ماجرا را در دست بگیرند؛ مثل مورد اقبال توده‌ای به فوت خواننده جوان پاپ که تلویزیون ایران خود روند رسانه‌ای‌اش را به دست داشت و آن را مدیریت کرد.

رسانه‌های ایران به‌دنبال هیجان کنترل‌شده هستند و به نظر می‌رسد که اگر کسی بخواهد هیجان واقعی را در قبال یک واقعه توده‌ای ببیند، باید آن را از طریق شبکه‌های اجتماعی دنبال کند. به کمک صفحات ویژه اتفاقات جاری و هشتک‌ها، شبکه‌های اجتماعی به رسانه عمومی شبیه‌تر شده‌اند اما به‌قدری حرف‌ها و اظهارنظرها

درباره یک اتفاق در آنها به موازات هم منتشر می‌شود که به نظر، فضای آنها بیش از اینکه به یک گفت‌وگو یا عرصه عمومی شباهت پیدا کند که فهم متقابل در آن عنصری ضروری است، به هیاهویی از حرف‌هایی یک‌طرفه شباهت پیدا می‌کند که هر کس حرف خودش را می‌زند و گوینده اصلا هم لازم نمی‌بیند که به پاسخ‌ها گوش بسپارد. پاسخ‌ها، گفت‌وگوها و جروبحث‌ها نیز در فضای مجازی در بسیاری از موارد، مشاجره‌ای بین دو طرف ناهمگون و غیرهمسطح- از نظر علمی، تجربی، سنی و صنفی- است؛ با استفاده از سطحی‌ترین تفسیر از حق آزادی بیان، هر کسی به خود اجازه می‌دهد که درباره دیدگاه‌های به‌اشتراک‌گذاشته‌شده دیگران، اظهارنظر کند و گاهی به نظر می‌رسد که کاربران، سکوت در فضای مجازی را برای شنیدن، یاد نگرفته‌اند.

در شرایطی که رسانه‌های رسمی ایران وارد حیطه‌های مساله‌دار نمی‌شوند و شبکه‌های اجتماعی نیز به واکنش‌های توده‌ای، هیجانی و پرتاب نظر مشغولند، روزنامه‌نگاران در رسانه‌های رسمی اما منتقد و کمترمحتاط، برای دریافت و فهم عمیق‌تر پدیده‌هایی مثل فوت خواننده جوان پاپ، ناچارند به‌سراغ افراد کارشناس و تحلیلگر موضوع، از جمله جامعه‌شناسان بروند. در برخی از موارد حادتر یا جذاب‌تر، حتی خود جامعه‌شناسان و نهادهای آکادمیک دست‌به‌کار می‌شوند تا با برگزاری سمینارها یا پژوهش‌هایی، پدیده را تحلیل کنند. اغلب جامعه‌شناسانی که اقبال توده‌ای را به فوت خواننده پاپ بررسی کرده‌اند، نگاهی خوشبینانه به این ماجرا داشته و گفته‌اند که جامعه ایران به دلیل سرخوردگی‌های سیاسی از اتفاقات پنج‌سال گذشته، خواسته‌هایشان را به عرصه اجتماعی و فرهنگی برده‌اند و تلاش می‌کنند که امور غیرسیاسی را به‌طرز نامحسوسی سیاسی کنند. اما از دیدگاه منتقدان چنین تفسیری، جامعه‌شناسان خوشبین عملا به‌جای اینکه موضوعات را تحلیل کنند، مسایل را به تحلیل می‌برند. آنها هر مساله‌ای را می‌توانند در چارچوب‌های نظری مختلف و پیچیده وارد کنند و بر اساس نظریه‌ها، به تحلیل‌هایی برسند. از نظر منتقدان، آنها درست مثل خبرنگاران فیلم بیلی وایلدر عمل می‌کنند که واقعه برایشان اهمیتی ندارد و بیشتر، برایشان هیجان ماجرا برای صفحه اول روزنامه فردا مهم است.

در این میان، جامعه‌شناسان منتقد تحلیل‌های رایج از پدیده‌ها- مثل دکتر اباذری در مورد فوت خواننده جوان پاپ- گاهی ناچار بوده‌اند که به شکلی غیرمتعارف نظر خود را به مخاطبان برسانند. اتفاقا شکل این ارایه تحلیل متفاوت، بسیار مناسب شکستن فضای تحلیل‌های رایج با چارچوب‌های نظری معمول درباره این پدیده بود؛ عصبیت، لحن تند و زیرسوال‌بردن مهارت حرفه‌ای خواننده‌ای که جامعه‌شناسان دیگر نخواسته‌اند به انجام آن دست بزنند، از قضا برای شکستن فضای مسلط حاکم بر تحلیل یک پدیده توده‌ای، لازم بود که استاد دانشگاه تهران به خوبی آن را انجام داد.

ادامه در صفحه ۱۲